



منتشر شده در پایگاه اطلاع رسانی آثار حضرت علامه مصباح یزدی (<https://mesbahyazdi.ir>)

[صفحه اصلی](#) > امر به معروف و نهی از منکر در قرآن

امر به معروف و نهی از منکر در قرآن

(صفحه ۲۲۱)

امر به معروف و نهی از منکر در قرآن

- معنای اصطلاحی امر به معروف و نهی از منکر

- مراتب امر به معروف و نهی از منکر

- احساس مسؤولیت نسبت به دیگران

- چرا قرآن در مقابل مؤمنان تعبیر منافقان را آورده است؟

(صفحه ۲۲۳)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على سيد الانبياء والمرسلين، أبا القاسم محمد وعلى آله الطيبين الطاهرين المعصومين. اللهم كن لوليک الحجة بن الحسن صلواتک علیه وعلى آبائه فى هذه الساعة وفى كل ساعة ولياً وحافظاً وقائداً وناصراً ودليلاً وعيناً حتى تسكنه أرضك طوعاً وتمتعه فيها طويلاً. السلام عليك يا ابا عبد الله وعلى الارواح التى حلت بفنائك.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

«الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَ يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^۱

«وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»^۲

در قرآن کریم، ده ها آیه پیرامون امر به معروف و نهی از منکر با تعبیرات و آهنگ های مختلف نازل شده است، که از میان این آیات، دو آیه از سوره توبه را انتخاب کرده ام، و به اندازه ای که در این جلسه فرصت باشد درباره این آیات عریضی تقدیم می‌کنم؛ البته، چون مطالب پیرامون موضوع مورد بحث در این آیات زیاد است، آن ها را فهرست وار عرض می‌کنم.

معنای اصطلاحی امر به معروف و نهی از منکر

مفهوم «امر به معروف و نهی از منکر» چیست؟ معنای عبارت امر به معروف به ظاهر برای ما خیلی روشن است. امر به معروف یعنی امر کردن و فرمان دادن به خوبی ها، و نهی از منکر

۱. توبه، ۶۷

۲. توبه، ۷۱

(صفحه ۲۲۴)

یعنی نهی کردن از زشتی ها. اما در مسیر تحول واژه ها، معنای آن ها گاهی توسعه و گاهی تضییق داده می‌شود. در برخی موارد، استعمال يك واژه باعث می‌شود که مفهوم آن از مقتضای اصلی خود، وسعت بیش تری پیدا کند. در این جا اتفاقاً همین طور است. فقهاء و بزرگان وقتی پیرامون موضوع امر به معروف و نهی از منکر بحث می‌کنند، می‌گویند در کلمه امر، مفهوم علو و یا استعلاء، مستتر است؛ یعنی کسی که امر می‌کند، یا باید برتری بر مأمور داشته باشد، یا خود را در چنین مقامی قرار دهد و از موضع بالا امر کند. خواهش و استدعا کردن «امر» نیست، این که بگوید «من خواهش می‌کنم این کار را بکنید» امر نیست. مقتضای کلمه امر این است که باید به صورت استعلاء باشد. حتی بعضی از فقها احتیاط کرده و می‌گویند تکلیف امر به معروف و نهی از منکر زمانی تحقق می‌یابد که، آمر «عن استعلاء» امر کند.

طیف مراتب امر به معروف و نهی از منکر

وقتی حکمت وجوب امر به معروف و نهی از منکر و موارد استعمال آن را در آیات و روایات ملاحظه می‌کنیم، شاهد نوعی توسعه در مفهوم این واژه هستیم. به عنوان نمونه، برخی مراتب امر به معروف و نهی از منکر در روایات را بیان می‌کنم، تا توسعه در مفهوم امر به معروف و نهی از منکر مشخص شود.

۱. **احساس قلبی؛** هنگامی که در روایات شریفه مراتب امر به معروف و نهی از منکر را بررسی می‌کنیم، اولین مرتبه این وظیفه - به خصوص نهی از منکر - انکار به قلب است، یعنی زمانی که انسان گناه، زشتی و انحرافی را در جامعه می‌بیند، در دل خود آن را تقبیح کرده و احساس ناراحتی کند؛ این اولین مرتبه نهی از منکر است.

۲. **اظهار ناراحتی؛** بر اساس آنچه در روایات آمده، در مرتبه بعد انسان باید ناراحتی خود را در چهره ظاهر کند. وقتی انسان در جامعه با کار زشتی روبرو می‌شود و گناهی را می‌بیند، باید علاوه بر انکار درونی، ناراحتی و اشمئزاز خود را با اخم و در هم کشیدن چهره اظهار کند. در روایتی وارد شده که، اگر کسی با گناهی مواجه شد و پیشانی خود را در هم نکشید، و اخم نکرد، آن پیشانی در آتش جهنم چروکیده خواهد شد. پس مرتبه دوم این است که بعد از انکار به قلب، اثر انکار قلبی در چهره ظاهر شود.

۳. اظهار به زبان؛ مرتبه سوم، به زبان آوردن و تذکر دادن است، که خود مراتبی دارد.

(صفحه ۲۲۵)

در مرحله اول، چنان که شرایط مناسب بود و زمینه های لازم برای تأثیرگذاری وجود داشت، با زبانی لَین و نرم، معروف و منکر را تذکر بدهد؛ و اگر تذکر با زبان لَین اثر نداشت، در مرحله بعد، باید با لحنی شدیدتر، از منکر جلوگیری کرد.

۴. **برخورد فیزیکی؛** اگر تذکر شفاهی در فرد خاطی اثر نکرد، مرحله بعد، برخورد فیزیکی است. این مرتبه دیگری از امر به معروف و نهی از منکر است که اگر امر به معروف و نهی از منکر به صورت تذکر و برخورد لفظی اثر نکرد و شرایط مناسبی وجود داشت و امر به معروف و نهی از منکر برخورد فیزیکی می طلبد، باید این برخورد انجام پذیرد.

البته در جامعه اسلامی که دولت و حکومت اسلامی وجود دارد، برخورد فیزیکی باید از طرف مقامی رسمی، و با مجوز رسمی انجام شود.

۵. **جهاد؛** مراحلی که تا کنون ذکر شد، همه در موارد متعارف امر به معروف و نهی از منکر است؛ اما مراتب دیگری از امر به معروف و نهی از منکر در روایات ذکر شده که شامل جهاد هم می شود. به طور کلی همه انواع جهاد، از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر است. حتی جهاد ابتدائی که يك جهادی روشنگرانه است و هدف آن از بین بردن موانع هدایت مردم است، آن هم در واقع نوعی امر به معروف است؛ زیرا در جهاد ابتدائی، جامعه به آنچه حق است، وادار شده، و به سوی راه صحیح هدایت می گردد.

هم چنین جهادی که به عنوان دفاع است، نیز نوعی نهی از منکر است؛ زیرا جهاد دفاعی، برای این است که حق در جامعه باقی مانده و محکوم به کفر، انحراف و ضلالت نشود.

یکی دیگر از اقسام جهاد، جهاد با اهل بغی یا جهاد بغات است، - بُغات کسانی هستند که در داخل کشور اسلام دست به آشوب و کشتار می زنند و باید با آن ها جنگید - که این نیز یکی دیگر از مصادیق نهی از منکر است. زیرا با فسادى که در اثر آشوب اخلاص گران در جامعه به وجود می آید، مبارزه می کند و جلوى آن را می گیرد.

هم چنین جهاد مصادیق خاصی دیگری نیز دارد، که ممکن است به ندرت اتفاق بیفتد. مثلاً اگر در شرایط خاصی در گوشه ای از جهان، اساس اسلام به خطر بیفتد، در این جا دولت اسلامی و مسلمانان، باید جلوى آن فساد را بگیرند.

در چه مواردی مردم مجاز به برخورد فیزیکی هستند؟

اگر در زمانی یا سرزمینی دولت اسلامی وجود نداشته باشد، یا دولت اسلامی ضعیف و

(صفحه ۲۲۶)

ناکارآمد است و قدرت برخورد با منکرات را ندارد، و مردم احساس می کنند در این سرزمین اسلام در خطر است، در این جا مردم باید برای نهی از منکر قیام کنند، تا حقیقت اسلام و احکام اسلام باقی بماند و

ارزش های اسلامی در جامعه احیا شود.

۶. حرکت شهادت طلبانه؛ گاهی ممکن است در جامعه دولت اسلامی قوی، که بتواند جلوی فساد - اعم از فساد در عقیده و یا فساد در عمل - را بگیرد، وجود نداشته باشد، یا اصلاً دولت کفر حاکم باشد و یا اگر کسانی به نام دولت اسلامی حکومت می‌کنند، در واقع اهل نفاق هستند، یعنی عناصری از نفاق در میان آن‌ها وجود دارد، و امکان این که دستگاه حاکمه وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را انجام بدهد نیست، و افرادی که در جامعه برای اصلاح امور و جلوگیری از فساد اقدام به امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، آن قدر توانایی ندارند که بتوانند بر حاکمان قدرتمند و زورمدار پیروز شده و حق را اعمال کنند؛ در این جا ممکن است این افراد در انجام این فریضه چنان حرکتی را انجام دهند، که به خاطر آن مظلومانه به شهادت برسند و شهادت مظلومانه ایشان باعث بقای اسلام شود.

این همان کاری است که مصداق اتم آن حرکت ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) است، که فرمود «إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَ لَا بَطَرًا وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي (صلى الله عليه وآله) أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۱ حضرت می‌فرماید هدف از این قیام این است که جامعه را به وسیله امر به معروف و نهی از منکر اصلاح کنم. چنین حرکتی که به شهادت سید الشهداء (علیه السلام) انجامید، مصداق تام امر به معروف و نهی از منکر بود. این امر به معروف و نهی از منکر تنها به اخم کردن، یا به تذکر زبانی، و یا به حرکت فیزیکی محدود نشد، بلکه حرکتی بود با شکوه، عظمت، و عمقی که تاریخ را متحول کرد، و تا جامعه انسانی باقی است، آثار آن باقی خواهد ماند. البته چنین مصادیقی - مخصوصاً در حد اعلای آن که برای سیدالشهداء (علیه السلام) واقع شد - به ندرت اتفاق می‌افتد.

احساس مسؤولیت نسبت به دیگران

نکته بعدی این مسأله است که انسان‌ها باید در جامعه احساس کنند که نسبت به دیگران مسؤولیتی دارند، و باید در رفتار یکدیگر به نوعی، نظارت داشته باشند. این واقعیتی است که

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹، باب ۳۷، روایت ۲.

(صفحه ۲۲۷)

کمابیش در جامعه های متمدن انسانی، با اختلاف مراتبی که در مدنیت داشته، و دارند، همواره وجود داشته است. شاید هیچ جامعه ای را نتوان یافت که بهره ای از تمدن برده باشد، اما در میان مردم آن چنین احساسی وجود نداشته باشد.

انسان باید نسبت به رفتار دیگران احساس مسؤولیت بکند. لکن مراتب چنین احساس مسؤولیتی در جوامع گوناگون، بر اساس نظام ارزشی حاکم بر آن‌ها متفاوت است. از آن جا که مصادیق کار خوب و بد در جوامع مختلف براساس نظام های ارزشی تفاوت دارد، مرتبه حساسیت مردم، نسبت به رفتار دیگران، بستگی به نوع جهان بینی و نگرش آن‌ها نسبت به انسان و جامعه انسانی دارد. این بحث مفصلی را می‌طلبید، که فهرستوار به آن اشاره می‌کنم.

نظام ارزشی فردگرا و نظام ارزشی جامعه گرا

دیدگاه حاکم بر جوامع را نسبت به انسان ها، در يك تقسیم کلی می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: جوامع فردگرا و جوامع جامعه گرا. و هر يك از این دو دسته نیز دارای مراتب مختلفی هستند. بعضی از انسان ها در زندگی فقط در فکر خود هستند، اگر راحتی می‌خواهند، آن را برای خود طلب می‌کنند؛ اگر در پی پیشرفت هستند، آن را برای خود می‌خواهند؛ برای این گرئه تفاوتی نمی‌کند که این راحتی یا پیشرفت مادی و یا معنوی باشد. محور افکار و فعالیت آن ها نفی ضرر و کسب منفعت برای خود می‌باشد.

در طرف مقابل، کسانی هستند که خود را با دیگران در زندگی اجتماعی شریک و وابسته می‌دانند، این گروه معتقدند که جامعه، واحدی منسجم، هماهنگ و وابسته به یکدیگر است. از این رو، فقط به فکر خود نیستند. این گروه اگر خیر و برکتی طلب می‌کند، برای همه می‌خواهد و اگر پیشرفتی را دنبال می‌کند، آن را برای همه می‌خواهد. حتی اگر پیشرفت معنوی و سعادت آخرت هم می‌خواهد، آن را برای همه آرزو می‌کند.

نگرش اسلام به انسان

انبیا و به خصوص دین مقدس اسلام، نگرش جامعه گرایی را تقویت می‌کنند. دین اسلام می‌خواهد انسان را به گونه ای تربیت کند که در همه مراحل زندگی خود، نظر به کل انسان ها و به خصوص اعضای جامعه اسلامی داشته باشد. برای مثال، می‌دانیم که نماز يك عبادت فردی است؛ همه انسان ها به نوعی در پیشگاه خدای خود اظهار عبودیت می‌کنند، اما ما مسلمانان،

(صفحه ۲۲۸)

بندگی خود را در برابر پروردگار، به صورت نماز اظهار می‌کنیم؛ در نماز و در قرائت سوره حمد، شخص نمازگزار، در مقام اظهار عبودیت، خطاب به خداوند نمی‌گوید «من تو را می‌پرستم»، بلکه می‌گوید «ما تو را می‌پرستیم»، «ایک نعبد». اگر انسان در نیمه های شب به تنهایی در محراب عبادت می‌ایستد و نماز می‌خواند، باید بگوید «ما تو را می‌پرستیم»؛ اگر مسلمانی در بیابانی که هیچ انسانی نیست، به تنهایی به نماز بایستد، باید بگوید «ایک نعبد»، هیچ گاه در نماز نمی‌توان گفت «ایک اعبد». بلکه باید بگوید «ایک نعبد وایک نستعین»، یعنی «ما» تو را می‌پرستیم و «ما» از تو کمک می‌خواهیم. این یعنی مؤمنان همدیگر را در کنار خود ببینند. هم چنین هنگامی که نماز تمام می‌شود، بگوید «السلام علینا وعلی عبادالله الصالحین، السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته». سلام بر شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) و گفتن «السلام علیک ایها النبی»، نیز به جهت شخصیت برجسته پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، و امتیاز جداگانه ای است که، آن حضرت دارند. اما نماز با «السلام علیک ایها النبی» تمام نمی‌شود، بلکه با «السلام علینا وعلی عبادالله الصالحین، السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته» تمام می‌شود. انسان در طول نماز همواره مؤمنان را در کنار خود می‌بیند، و نیز هنگامی که می‌خواهد از نماز خارج شود، باز هم باید بر همه مؤمنان سلام کند. این تربیت اسلامی است. در تمام دستورات اسلامی چه عبادت های فردی و چه عبادت های اجتماعی، مسائل اقتصادی، اجتماعی و تربیتی، حتی جهاد، دفاع، و در همه جا، مسلمان باید خود را با سایر مؤمنان شریک و وابسته بداند. این تربیت خاص اسلامی است.

نگرش غرب به انسان

اما تربیت غربی - به ویژه در دو قرن اخیر - فردگرا است. لذا در نگرش لائیک، انسان فقط مصلحت خود را در نظر می‌گیرد و نزدیک ترین و انسانی ترین روابط عاطفی رو به ضعف است. خانواده ها متلاشی

می‌شوند، زن و شوهر از هم جدا زندگی می‌کنند. پدر و فرزند از همدیگر جدا زندگی می‌کنند. همسایه از همسایه خبر ندارد. در این دیدگاه، محور فکری انسان، منفعت و لذات شخصی است.

ضرورت نظارت جامعه بر اعمال دیگران

اما همین گرایش فردی با تمام زشتی و کاستی‌هایی که دارد، در عین حال نمی‌تواند از

(صفحه ۲۲۹)

مسئولیت اجرایی و نظارت بر کار دیگران به کلی کناره‌گیری کند، زیرا مصالح و منافع و نیز لذت‌ها و رنج‌های انسان‌ها عملاً در خارج به افراد دیگر بستگی دارد، و هر قدر انسان به فکر منافع شخصی خود باشد، ولی درمی‌یابد که منفعت شخصی او جز با کمک منافع دیگران تأمین نمی‌شود. اگر انسان بخواهد در زندگی لذت داشته باشد، به تنهایی نمی‌تواند به این لذت برسد، بلکه باید فرد دیگری نیز باشد تا با او بتواند لذتی ببرد. اگر انسان بخواهد در فعالیت اجتماعی، تجارت و یا صنعت پیشرفت کند، به تنهایی نمی‌تواند موفق شود، بلکه مجبور است با دیگران همکاری کند. اگر انسان بخواهد از بهداشت مناسب برخوردار باشد و محیط سالمی داشته باشد، به تنهایی نمی‌تواند تصمیم بگیرد. زمانی محیط سالم می‌ماند که، دیگران نیز به سلامت محیط کمک کنند. به عنوان نمونه، می‌دانید امروزه در دنیا، ضررهای دخانیات برای انسان روشن شده، و عملاً در اتاق‌های دربسته، و سالن‌های عمومی کشیدن سیگار ممنوع است. اگر فردی بخواهد سیگار بکشد، باید از ساختمان خارج شده و در فضای آزاد سیگار بکشد، و بعد به داخل ساختمان برگردد. زیرا اگر بنا باشد هر کسی در اتاق یا در سالن سیگار بکشد، دیگران نیز به اجبار دود آن را استنشاق می‌کنند، و این برای آنان ضرر دارد، لذا ناچار است حال دیگران را نیز رعایت کند. این مسأله با وجود همان روحیه فردگرایی است.

مثال بسیار زیبایی درباره امر به معروف و نهی از منکر وجود دارد: گروهی سوار کشتی بودند، یکی از سرنشینان کشتی شروع به سوراخ کردن محل نشستن خود کرد. دیگران به او گفتند: چرا کشتی را سوراخ می‌کنی، گفت این محل کشتی در اختیار من است، و این جا هم خود من نشسته‌ام؛ من جای خود را سوراخ می‌کنم، و به محل نشستن شما کاری ندارم. سایر سرنشینان دست او را گرفتند و گفتند: درست است که تو فقط جای خود را سوراخ می‌کنی، ولی وقتی آب در داخل کشتی افتاد، دیگر من و تو را نمی‌شناسد، کشتی و همه ما، با هم غرق می‌شویم.

در زندگی اجتماعی، انسان نمی‌تواند فقط منفعت خود را ببیند، و فقط به کار خود توجه داشته باشد و در کار دیگران دخالت نکند، هنگامی که انسان دید فردی ضرری به جامعه می‌زند، باید دست او را بگیرد و او را از این عمل نهی کند. در این جا جامعه به این فرد اجازه نمی‌دهد که بگوید، که این جا، جای خودم است، چهار دیواری خودم است، شهر خودم است، این اتاق خودم است، محل کار خودم است؛ بلکه وقتی جامعه دید ضرر به همه

(صفحه ۲۳۰)

می‌خورد، هر قدر این جامعه فردگرا باشد، حتی به عنوان محافظت از منافع شخصی خود نیز در کار او دخالت می‌کند، و مانع کار او می‌شود.

بنا بر این، حتی در جوامعی که فردگرایی به نحو تام حکومت می‌کند، در عین حال نظارت عمومی مردم کمابیش وجود دارد.

حدود نظارت جامعه بر اعمال دیگران

در جوامع غربی این نظارت در حدی است که همه می‌فهمند که اگر در کار دیگران نظارت نکنند، دود آن در چشم خود آن‌ها خواهد رفت. لذا جامعه در این موارد نظارت می‌کند. اما اگر عمل این فرد به آن‌ها ارتباطی پیدا نکند، و منافع مادی آن‌ها را به خطر نیندازد، چندان دغدغه‌ای ندارند. آن‌ها معتقدند این فرد که این عمل قبیح را انجام می‌دهد، ضرر آن متوجه خود او می‌شود و خود او را مریض می‌کند، و افراد جامعه در این مورد می‌گویند، به من چه! به تو چه! این تعبیر «به من چه» و «به تو چه»، همان گرایش فردگرایی است. در جایی که ضرر به سایر افراد برگردد، حساسیت نشان می‌دهند. اما اگر ضرر فقط متوجه خود فرد شود، جامعه می‌گوید «به من چه»، بگذار او به خودش ضرر بزند. حتی اگر کسی بخواهد به او بگوید به بدن خود ضرر زن، سیگار نکش، مریض می‌شوی، قلبت خراب می‌شود، در جواب می‌گوید به تو چه! چرا در کار دیگران دخالت می‌کنی؟ آزادی است، دلم می‌خواهد، دوست دارم!

نگرش غرب نسبت به نظارت بر امور معنوی

تا این‌جا فردگرایی و جامعه‌گرایی در امور مادی انسان بود، اما در امور معنوی چگونه است؟ اگر رفتاری موجب ضرر معنوی برای جامعه بشود، آیا آن‌جا باید بر کار دیگران نظارت کرد یا نه؟

تا به حال صحبت از فردگرایی و جامعه‌گرایی در امور مادی بود. اقتضای فرد گرایی این است که، جایی که نفع و ضرر کار فردی از جامعه به ما مربوط نمی‌شود، آن فرد را رها کنیم. این چیزی است که امروزه کم و بیش در غرب حاکم است، و اصطلاحاً به آن اندیویژوالیزم می‌گویند.

۱. Individualism.

(صفحه ۲۳۱)

اما کسانی از غربیها که گرایش اجتماعی دارند، و جامعه‌گرا هستند، نظارت بر کار دیگران را فقط در امور مادی صحیح می‌دانند. اما در جایی که اعمال افراد مربوط به امور معنوی، مانند کفر و ایمان و حق و باطل می‌شود، این گروه نیز می‌گویند به تو چه! این‌جا دخالت در امور دیگران است! در غرب، آن‌جا که اعمال افراد مربوط به دین، اخلاق، و معنویات سایر افراد می‌شود، آن‌جا به طور کامل حق فرد است و به هیچ کس اجازه داده نمی‌شود که در آن دخالت کند.

نگرش اسلام نسبت به نظارت بر امور معنوی

اسلام با هر دو نگرش فوق مخالف است. اسلام مردم را به گونه‌ای تربیت می‌کند که، همیشه به فکر دیگران باشند. حتی در نماز هم که رابطه فرد با معبود است، مسلمانان باید بگویند «ما»، و نگویند «من». و در امور اجتماعی که افراد با یکدیگر رابطه دارند، نظارت اجتماعی، فقط به امور مادی ختم نمی‌شود، بلکه افراد باید به امور معنوی هم توجه داشته باشند. اگر کسی کاری را انجام می‌دهد که موجب فساد معنوی جامعه می‌شود، باید از آن نهی کرد. بلکه در امور معنوی نهی از منکر واجب‌تر است. زیرا روح انسان و معنویات بر بدن و مادیات برتری دارد، زیرا مادیات فانی است و تمام می‌شود، اما امور معنوی الی الابد

باقی خواهد ماند. کسی که مرتکب گناهی می‌شود و قرار است به عذاب ابدی مبتلا بشود، این را نمی‌توان با کسی که خود را در آتش می‌اندازد، تشبیه کرد. اگر شما می‌بینید که کسی می‌خواهد خود را درون چاه بیندازد، یا خود را از بالای پل درون رودخانه پرت کند تا غرق شود، یا در آتش بیندازد و خود را بسوزاند، وجدان شما، اجازه نمی‌دهد بگذارید که او - چون خودش خواسته و به خود او مربوط می‌شود - هر کاری می‌خواهد بکند.

اگر بینی که نابینا و چاه است *** اگر خاموش بنشینی گناه است

بنا بر این کسی که می‌خواهد خود را در آتش بیندازد، شما نباید بگذارید. این که آتش دنیایی است و یک سوختن چند ساعتی است، درد و سوزشی است که چند ساعت عارضش می‌شود، بعد هم تمام می‌شود و می‌میرد. اما اگر کاری باشد، که موجب افتادن در آتش ابدی باشد، به طریق اولی باید جلوی او را گرفت. «كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ»^۱ «هر گاه پوست تن آن ها پخته شود و بسوزد آن را پوست های دیگری

۱. نساء، ۵۶.

(صفحه ۲۳۲)

جایگزین سازیم، تا عذاب را بچشند» خداوند می‌فرماید که کافران در جهنم می‌سوزند تا پوست ها آن ها می‌سوزد و خاکستر می‌شود، مجدداً بر بدن ایشان پوست جدید می‌روید؛ و این روند تمام شدنی نیست. مگر این افراد چه کاری کرده اند؟ خداوند می‌گوید این افراد از فرمان او سرپیچی کرده و مرتکب گناه شده اند. وقتی شما می‌بینید کسی چنین گناهی مرتکب می‌شود که سرانجام آن، صدها مرتبه بالاتر از این است که آن فرد خود را در آتش این دنیا بیندازد و بسوزاند، چون این آتش يك ساعت و دو ساعت است و تمام می‌شود، اما عذاب اخروی و آتش جهنم، عمر ابدی دارد و انسان را دائماً می‌سوزاند، و عذاب تمام نشدنی به بار می‌آورد، آیا آن جا وجدان انسان بیش تر اقتضا نمی‌کند که دست این فرد را بگیرد و او را از گناه دور کند؟

امر به معروف و نهی از منکر در اسلام فقط به ضررهای مادی مربوط نیست، بلکه اسلام می‌گوید جلوی گناه را هم بگیرید. زیرا گناهکار به عذاب ابدی آخرت دچار می‌شود.

نگرش قرآن به امر به معروف و نهی از منکر

در میان همه آیاتی که بر امر به معروف و نهی از منکر دلالت دارند، دو آیه ۶۷ و ۷۱ از سوره توبه دارای ویژگی خاصی هستند: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»^۱ «الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَ يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^۲ خداوند می‌فرماید مؤمنان و مؤمنات نسبت به هم ولایت دارند، و به دنبال این ولایت و در پرتوی آن است که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. این ولایت را به هر معنایی بگیریم چه به معنی محبت و چه به معنای نوعی سلطه و قدرت قانونی باشد یا به هر معنای دیگر، برای این است که دیگران را از کار زشت باز دارند. زیرا انسان اگر بخواهد در جامعه کسی را از گناه دور کند، باید نوعی تسلط و حق قانونی بر آن فرد داشته باشد، تا بتواند این کار را انجام بدهد.

در فرهنگ غرب چنین حقی را به کسی نمی‌دهند، که کسی بتواند مانع ارتکاب گناه از دیگری بشود، و یا در امور دینی و معنوی سایر افراد جامعه دخالت کند. اگر کسی هم این کار

۱. توبه، ۷۱

۲. توبه، ۶۷

(صفحه ۲۳۳)

را بکند، به او می‌گویند به تو چه! ولی در اسلام، این گونه نیست؛ بلکه می‌گویند همه یکی هستند، و همان طور که خود را از گناه دور می‌کنند، وظیفه دارند دیگران را هم از گناه دور کنند. علاوه بر آن بینشی که بر اساس امر اخلاقی و عاطفه انسانی می‌گوید اگر انسانی قرار است در اثر گناه بسوزد، نگذار بسوزد؛ اسلام می‌گوید، امر الهی بر ما واجب می‌کند که نگذاریم بسوزد. بلکه این کار، اوجب واجبات است، طبق آن روایت که فرمود: «إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ ... فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ»^۱ مهم ترین وظیفه ای که خدا بر بندگانش واجب کرده است، امر به معروف است. «بها تقام الفرائض»، اگر امر به معروف و نهی از منکر اجرا نشود، سایر فرائض هم ترك خواهد شد، بقای سایر فرائض در جامعه، در گرو این است که امر به معروف و نهی از منکر اجرا شود. اگر در جامعه به امر به معروف عمل شد به سایر واجبات هم عمل خواهد شد، و اگر امر به معروف ترك شد، بقیه واجبات هم ترك می‌شود. پس برای این که آمر به معروف بتواند به دیگری به زبان گوشزد کند و بعد عملاً جلوی او را بگیرد، باید نسبت به او نوعی ولایت داشته باشد. یعنی قانون باید به او يك تسلط قانونی بدهد که بتواند جلوی او را بگیرد. این نوعی ولایت است، شاید منظور خداوند که می‌فرماید: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» این است که خدای متعال چنین ولایتی را به مسلمانان داده است که نسبت به همدیگر بتوانند امر به معروف و نهی از منکر کنند.

معنای دیگری که می‌توان برای ولایت ذکر کرد همان معنای معروف «دوستی» است. یعنی چون مؤمنان و مؤمنات نسبت به همدیگر محبت دارند، یکدیگر را دوست دارند، و دلسوز همدیگر هستند، لذا نمی‌خواهند به گناه مبتلا شوند، نمی‌خواهند کاری بکنند و راهی بروند که نهایت آن، عذاب ابدی هست. آن محبت حاکم بر مؤمنان و مؤمنات ایجاب می‌کند که امر به معروف و نهی از منکر در میان آن ها وجود داشته باشد.

شاید در این آیه از هر دو معنا بتوان استفاده کرد.

اما وقتی خداوند در مقابل مؤمنان صحبت از منافقان می‌کند، می‌فرماید: «الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ» و نمی‌فرماید: «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» و به جای «يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ»، می‌گوید: «يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ» در این جا چند سؤال مطرح است که در حد توان و ظرفیت، به بررسی آن می‌پردازیم.

۱. تهذیب الاصول، ج ۶، ص ۱۸۱، روایت ۲۱، باب ۲۲.

(صفحه ۲۳۴)

چرا قرآن در مقابل مؤمنان تعبیر منافقان را آورده است؟

پرسشی که در این جا مطرح می‌شود این است که چرا خداوند در مقابل مؤمنان نمی‌فرماید «الکافرون و الکافرات»؟ چرا در مقابل «و المؤمنون و المؤمنات یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر» تعبیر «الکافرون و الکافرات، یأمرون بالمنکر و ینهون عن المعروف» را نیاورده است؟

در جواب این سؤال می‌توان گفت: زیرا منافقان کسانی هستند که در جامعه اسلامی زندگی می‌کنند و تظاهر به ایمان دارند و در ظاهر، تمامی ارزش های اسلامی را پذیرفته اند اما به هیچ یک از باورهای دینی اعتقاد قلبی ندارند. در ظاهر با مسلمان ها همراهی می‌کنند ولی در پنهان با آنان دشمنی دارند، و در هر زمان مناسبی که بتوانند به مسلمان ها ضربه می‌زنند.

بر خلاف کافران که در جامعه اسلامی نیستند، و اگر هم در میان آن ها زندگی کنند به صورت علنی مواضع خود را علیه ارزش های اسلامی اعلام می‌کنند. لذا مسلمانان آن ها را می‌شناسند و مرزی میان خود و آن ها دارند. زیرا در جامعه کفر همه کافر هستند و علناً ارزش های اسلامی را قبول ندارند و منکر می‌شوند. لذا لزومی ندارد کسی تظاهر به ایمان کند.

بنابراین، منافقان در جامعه اسلامی رسوخ می‌کنند و به ارزش های اسلامی اعتراف دارند و تظاهر به ایمان می‌کنند؛ اما دین مردم را نشانه می‌روند و به هر مکر و حيله ای دست می‌زنند تا مردم را از دین جدا کنند. لذا خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ» یعنی مؤمنان باید مواظب دین خود باشند، منافقانی درون جامعه اسلامی هستند، که امر به منکر و نهی از معروف می‌کنند.

ولایت مؤمنان بر یکدیگر

خداوند درباره مؤمنان فرمود: «المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض» ولی در باره منافقان می‌فرماید: «المنافقون و المنافقات بعضهم من بعض» چرا خداوند فرمود برخی از مؤمنان بر برخی دیگر تولی دارند ولی منافقان همه یکپارچه هستند؟

این مسأله را از دو جهت می‌توان بررسی کرد. اگر «بعضهم اولیاء بعض» را به معنای ولایت بگیریم، یعنی مؤمنان نسبت به همدیگر ولایت دارند. برای این که مؤمنان بتوانند بر یکدیگر امر و نهی کنند، باید یک مجوز قانونی و تسلط قانونی، داشته باشند. لذا خداوند می‌فرماید

(صفحه ۲۳۵)

مؤمنان بر یکدیگر ولایت دارند. پس خداوند یک ولایت، و قدرت قانونی برای آن ها جعل کرده است تا بتوانند در کار یکدیگر دخالت و نظارت کنند، و این امر و نهی را به خوبی انجام دهند.

اما در مورد منافقان که می‌خواهند به وسیله «امر به منکر» و «نهی از معروف» دین را از مردم بگیرند، و به اصل دین حمله کنند، آن ها دیگر احتیاج به ولایتی ندارند. زیرا ولایت یک حق قانونی است، و قانون در هیچ جامعه ای امر به منکر را تجویز نمی‌کند.

اما اگر «بعضهم اولیاء بعض» به معنی دوستی و محبت باشد، یعنی برخی از مؤمنان دوست برخی دیگر هستند و نسبت به هم محبت دارند؛ لذا وقتی می‌بینند ضرر و زیانی متوجه برادر مؤمنی می‌شود، نگران می‌شوند و سعی می‌کنند او را متوجه این ضرر کنند. مؤمنان به دلیل این که نسبت به همدیگر محبت

دارند، لذا به یکدیگر امر و نهی می‌کنند. مؤمنان نمی‌خواهد رفیق و برادر و خواهر ایمانی آن‌ها، در آتش جهنم بسوزد.

اما منافقان مانند مؤمنان دل‌داده یکدیگر نیستند. هر کدام از آن‌ها به فکر منفعت خود می‌باشد، «تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى»^۱ خداوند در قرآن کریم می‌فرماید شما منافقان را در يك جبهه مشترك می‌بینید که جمع شدند، و با هم کار می‌کنند. در ظاهر بین آن‌ها اجتماع و هماهنگی و اشتراك و مشارکت است، اما دل‌های آن‌ها از هم پراکنده است. این‌ها در دل خود مهر و محبتی نسبت به هم ندارند. اگر منافع شخصی آن‌ها تأمین نشود حتی یکدیگر را ترور می‌کنند. چون هر کسی به فکر منافع خود می‌باشد. اگر اجتماعی را هم تشکیل می‌دهند، و یا در برخی از کارها با هم مشارکتی دارند، به خاطر این است که دامی برای تأمین منافع خود گسترانده باشند. اگر در این اجتماع و مشارکت تزامنی پیدا کنند و منافع شخصی آن‌ها به خطر بیافتد، همه چیز تمام می‌شود و کنار می‌رود. بنابر این منافقان نسبت به یکدیگر، محبتی ندارند.

پس بر اساس مطالب فوق می‌توان چنین نتیجه گرفت که منافقان نسبت به هم محبتی ندارند. و همچنین قدرت قانونی هم برای امر و نهی، ندارند. اما مؤمنان هم نسبت به هم محبت دارند؛ لذا نسبت به یکدیگر دلسوزند و یکدیگر را امر و نهی می‌کنند؛ زیرا نمی‌خواهند برادر و خواهر ایمانی آن‌ها در جهنم بسوزد. و همچنین خدا چنین قدرت قانونی برای امر به معروف و

۱. حشر، ۱۴.

(صفحه ۲۳۶)

نهی از منکر به آن‌ها داده است. پس آنان نسبت به هم ولایت دارند. نکته دیگر این که در مورد مؤمنان می‌فرماید: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» و بعد می‌فرماید: «يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ» این است که مؤمنان یکدیگر را دوست دارند و نسبت به هم ولایت دارند. ولی در مورد منافقان تعبیر اولیاء نمی‌آورد، بلکه تعبیر «بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ» آورده می‌شود؛ زیرا می‌خواهد بگوید منافقان در «امر به منکر» خود، با هم وابستگی دارند و همکاری می‌کنند و اشتراك و اجتماعشان در باطل است.

چگونه در جامعه اسلامی امر به منکر و نهی از معروف امکان دارد؟

سؤال معماگونه ای که این جا مطرح می‌شود این است که چگونه در يك جامعه، افرادی هستند که به کار بد و منکر امر می‌کنند؟ زیرا در هر جامعه ای، منکر به معنای زشت و بد است. چگونه مردمی در يك جامعه پیدا می‌شوند و به زشتی‌ها امر می‌کنند؟ در جامعه اسلامی که همه به ارزش‌های اسلامی اعتراف دارند و تظاهر به ایمان می‌کنند چگونه افرادی می‌آیند و به منکر امر می‌کنند؟ چگونه در جامعه اسلامی کسانی جرأت پیدا می‌کنند، به افراد جامعه دستور بدهند، که کار بد بکنید. و حتماً این افراد هدفی را تعقیب می‌کنند و مطمئن هستند که وقتی این حرف را می‌زنند، کسی هم از آن‌ها تبعیت می‌کند. زیرا اگر قرار باشد آن‌ها بگویند کار زشت بکنید، بروید دزدی کنید، فسق و فجور بکنید کسی هم به آن‌ها گوش ندهد، آن‌ها چه داعی دارند «امر به منکر» کنند؟ لابد این امر و نهی ای که می‌کنند، اثری در جامعه دارد که آن‌ها این همه تلاش می‌کنند و می‌خواهند منکر در جامعه تحقق پیدا کند. پس سؤال معماگونه این است که چه طور در جامعه اسلامی کسانی پیدا می‌شوند که به کار زشت امر می‌کنند، و این امر آن‌ها مؤثر هم واقع می‌شود؟ چرا این کار را می‌کنند؟ و چرا مردم می‌پذیرند؟

در این جا باید بررسی کنیم که منظور از معروف و منکر چه می‌تواند باشد. اگر منظور از منکر - به اصطلاح طلبگی - منکر به حمل اولی باشد، یعنی کسی بیاید در جامعه به مردم بگوید، بیایید کار بد نکنید، کار خوب نکنید، احتمال این که چنین کاری از يك عاقل سر بزند و این گونه امر به منکر بکند و تأثیری هم در مردم داشته باشد، نزدیک به صفر است. زیرا مردم همه ارزش ها را باور دارند و اجازه نمی‌دهند کسی بیاید و آشکارا بگوید که کار بد - به مفهوم حمل اولی ذاتی - ، بکنید. مسلماً مراد قرآن از این که می‌گوید منافقان امر به منکر

(صفحه ۲۳۷)

می‌کنند، منکر به مفهوم حمل اولی ذاتی، نیست. بلکه مراد این است که منافقان به مصادیق معروف و منکر امر و نهی می‌کنند. یعنی این که به چیزی امر می‌کنند که مصداق منکر است، نه مفهوم منکر. آن ها مردم را به کارهایی دعوت می‌کنند که در واقع منکر است، منتها این مصادیق منکر را به عنوان معروف و کارهای خوب معرفی می‌کنند.

منافقان با سوء استفاده از مفاهیم و با استفاده از روش های مغالطی و روش های تبلیغی غلط و شیطانی مردم را به منکر امر می‌کنند. آن ها نخست زمینه ای را فراهم می‌کنند که يك سری از کارها «خوب» وانمود شود؛ و مردم چنین تلقی کنند که این کارها خوب است. بعد به مردم می‌گویند که این کارهای خوب را - که در واقع همان مصادیق کارهای زشت و بد است - انجام بدهید. و از طرف دیگر روی يك سری از کارهای خوب آنچنان تبلیغ می‌کنند که وانمود می‌شود این کار بد است. بعد به مردم می‌گویند که این کارهای بد را - که در واقع همان مصادیق کارهای خوب است - انجام ندهید. این گونه نیست که به طور مستقیم بیایند و به مردم بگویند کار بد بکنید. این مسلم است که هیچ عاقلی، چنین حرفی نمی‌زند، و هیچ عاقلی به چنین حرفی گوش نمی‌دهد. پس آن ها مصادیقی از افعال منکر را به نام خوب به مردم معرفی می‌کنند، و آن گاه می‌گویند انجام دهید.

سؤالی که این جا مطرح می‌شود این است که چگونه می‌شود معروف را به عنوان منکر و منکر را به عنوان معروف به مردم معرفی کرد؟ بحمدالله در جامعه ای که ما اکنون در آن زندگی می‌کنیم، مصادیق فراوانی یافت می‌شود؛ ما نباید تعجب کنیم، زیرا ریشه های نفاق و شاخه هایی از آن هنوز در کشور ما وجود دارد، که این کار را می‌کنند.

برای این که بحث روشن شود چند مثال کوچک می‌آوریم. سابقاً در جامعه ما برای خانم ها يك مفهوم ارزشی وجود داشت به نام «حیا». همه خوب می‌دانیم یکی از صفات خوب برای زن ها حیا است. البته حیا برای مردها هم خوب است، ولی برای خانم ها یکی از صفات برجسته است. و قرآن هم یکی از واژه هایی که به کار می‌برد و از آن تعریف می‌کند همین واژه حیا و استحياء است. و حتی در داستان دختران شعیب که از طرف پدر خود آمده بودند پیش حضرت موسی که او را به منزل دعوت کنند، می‌گوید «فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ»؛ یکی از دختران با يك حالت حیا و شرم آمد پیش موسی، خیلی آرام و در

۱. قصص، ۲۵.

(صفحه ۲۳۸)

حالی که سر بزیر انداخته بود، گفت پدرم تو را دعوت می‌کند که مزد زحمتی که کشیدی به تو بدهد،

«تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ» خداوند این حیا را با يك زبان مدح آمیزی بیان می‌کند و می‌گوید که با حالت شرم و حیا آمد پیش حضرت موسی(علیه السلام). خوب این حیا در فرهنگ ما جای خود را دارد. منافقان می‌آیند، می‌گویند این شرم و حیا از همان خجالت است. این که زن حیا دارد یعنی خجالتی است. و انسان خجالتی در دنیا هیچ کار نمی‌تواند انجام بدهد. لذا انسان خجالتی يك انسان بی‌عُرضه است. و علم روان شناسی می‌گوید خجالت کشیدن بد است. اگر دختری از يك پسر خجالت بکشد، این بد است. زیرا نمی‌تواند خواسته خود را برای او بیان کند و حق خود را از او بگیرد. پس دختر نباید از پسر خجالت بکشد. این که مردم می‌گویند انسان باید شرم داشته باشد، دختر در مقابل مرد نامحرم، نباید خیلی پرویی کند، بی خود می‌گویند؛ و این اشتباه است. دختر باید پر رو باشد، بتواند در مقابل دیگران حرف خود را بزند، کار خود را انجام بدهد، باید از خود دفاع کند. و حتی نمونه تاریخی از اهل بیت عصمت هم مانند حرکت حضرت زینب(علیه السلام) می‌آورند. بله این که دختر باید از خود دفاع کند، بتواند وظیفه شرعی خود را انجام دهد، بتواند سخنرانی کند آن طور که حضرت زینب(علیه السلام) سخنرانی کرد، این ها همه نقطه های مثبتی است. اما دختری که هنوز ازدواج نکرده، باید مقابل يك مرد بیگانه احساس شرم داشته باشد. این هم يك ارزش است. منافقان این دو تا را با هم قاطی می‌کنند، می‌گویند حیا داشتن یعنی خجالتی بودن، خجالتی بودن هم یعنی بی‌عُرضه بودن. پس برای این که انسان خجالتی نباشد باید شرم و حیا را کنار گذارد. برای این که پرویی بین بچه ها ملکه بشود باید دختر و پسر با هم معاشرت داشته باشند. دیگر حدی هم برای این معاشرت ها نباید در نظر گرفت. در برنامه های چهارشنبه سوری بروند با هم برقصد، تا خجالتی بار نیابند. پس منافقان اول معاشرت پسر و دختر را به صورت يك امر فرهنگی جلوه می‌دهند و روی آن کار می‌کنند، و می‌گویند که مفهوم حیا از قبیل خجالت و بی‌عرضگی است، و این را باید برداشت. راه رسیدن به این هم معاشرت پسر و دختر است. بعد می‌گویند پس دختر و پسر را آزاد بگذارید تا با هم بروند معاشرت کنند. این جا «يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ» مصداق می‌یابد. حتی اگر منافقان بتوانند، در دستگاه حکومتی نفوذ می‌کنند و از سوی بعضی دستگاه ها بر منکر سفارش می‌کنند؛ مثلاً می‌گویند برای زنده نگه داشتن فرهنگ باید جشن چهارشنبه سوری را راه بیندازیم. و لو این جشن سنت کفر است؛ ولو هزار جور ضرر برای

(صفحه ۲۳۹)

جامعه داشته باشد. حتی ممکن است برای اشاعه آن از بودجه بیت المال پول هم بدهند. منافقان هرگز نمی‌آیند بگویند کار بد کنید، ابتدا زمینه ای را فراهم می‌کنند و به مردم چنین وانمود می‌کنند که این خوب است، آن وقت «يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ» یا زمینه فرهنگی را فراهم می‌کنند که فلان کار معروف بد است، آن وقت «يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ» و این کار احتیاج به نفاق دارد، نه کفر. کافر آنچه می‌خواهد مستقیم می‌گوید. این که خداوند فرمود «المنافقون و المنافقات»، و نفرمود «الكافرون و الكافرات» به این جهت که این کار از نفاق بر می‌آید، باید وانمود کند که ما هم اسلام را دوست داریم به احکام اسلام معتقدیم، باید کار خوب انجام داد، اما حیا کار خوبی نیست؛ زیرا باعث خجالتی شدن می‌شود و این بد است و بدها را باید کنار بگذاریم. بنابر این حیا از اسلام نیست. یا - دست کم - قرائت ما از اسلام این نیست. در قرائت قدیمی‌ها از دین می‌گفتند که اسلام حیا و شرم را دوست دارد، قرائت جدیدی ها از اسلام این است که حیا بسیار چیز بدی است.

پس تا زمینه فرهنگی در جامعه پیدا نشود، امر به منکر معنا پیدا نمی‌کند. و از طرفی مفاهیم و ارزش هایی را مطرح و ترویج می‌کنند که در جامعه، دیگر جایی برای امر به معروف باقی نماند. یعنی آنچنان در مقالات، در روزنامه ها، و در سخنرانی ها و رسانه های مختلف به مردم القا می‌کنند که دخالت کردن در امور اعتقادی و ارزشی و اخلاقی دیگران فضولی است و فضولی هم کار بدی است که

دیگر اگر به يك کسی گفتند چرا نماز نخواندی؟ می‌گویند به تو چه! شما چه حق دارید در کار دیگران فضولی کنید؟ یا این که می‌روند در پارك و مشروب می‌خورند، مست می‌شوند و با شیشه مشروب به جان هم می‌افتند، تو چه حق داری می‌گویی نکن؟! این فضولی است. چرا ما در کار دیگران فضولی کنیم؟ پس اول زمینه فرهنگی آن را فراهم می‌کنند، که این ها فضولی است، و فضولی بد است. آن وقت «يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ» و کار به آن جا می‌رسد که ارزش ها جای خود را با ضدارزش ها عوض می‌کنند. وای بر کسانی که چنین شرایطی را در جامعه ما فراهم کردند و هنوز درصدد این هستند که آن را گسترش بدهند و ارزش های اسلامی را به کلی از جامعه محو کنند.

[فصل قبلی \[۱\]](#)

نشانی منبع: <https://mesbahyazdi.ir/node/۱۶۵۷>

پیوندها

[۱] <https://mesbahyazdi.ir/ch۱۲.htm>